

## دربارهٔ تعارف

عباس خورشیدنام\*

اما فارغ از این کارکرد مثبت تعارف می‌تواند شکلی آسیب‌زا نیز داشته باشد. هنجاری که در نگاه اول نشانهٔ جامعه‌پذیری درست و بهنجار به نظر می‌آید، می‌تواند نشانهٔ خودمحموری، خودخواهی و فقدان تعهد به امر اجتماعی باشد. این مقاله با استفاده از آرا و دیدگاه‌های اسلاوی ژیتک به این مسئله می‌پردازد که چگونه تعارف علی‌رغم این که پتانسیل قابل توجهی برای تنظیم اخلاقی روابط اجتماعی دارد اما می‌تواند راه را برای شکل‌گیری شخصیتی منزوی و ضداجتماعی هموار سازد.

**واژگان کلیدی:** تعارف، انتخاب اجباری، دیگری، انحراف، اختگی نمادین.

### چکیده

تعارف یکی از هنجارهای رایج در جامعهٔ ماست. آنچه این هنجار را الزام‌آور می‌کند تأثیری است که در شبکهٔ روابط اجتماعی و تعاملات روزمره از خود به جا می‌گذارد و با وجود این که ممکن است یکی از اشکال رفتار سنتی به نظر بیاید که دیگر نباید چندان جایگاهی در جوامع داشته باشد اما این هنجار می‌تواند نشان‌دهندهٔ این باشد که روابط افراد یک جامعه با یکدیگر نه مبتنی بر تمایلات و منافع آنی و جزئی بلکه مبتنی بر تعهد مشترک به امر اجتماعی است. از این جهت می‌توان گفت که تعارف شاخص مناسبی برای نوع اجتماعی شدن افراد است.

## مقدمه

آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، در خود دارد. بر این مبنا هدف این مقاله رمزگشایی از وجوه پنهان و سرکوب‌شده تعارف است.

## چارچوب نظری

برای بررسی این موضوع از آرا و دیدگاه‌های ژاک لاکان و اسلاوی ژیژک استفاده شده است. لاکان نیز مانند ساختارگرایانی چون لوی اشتراوس نظم اجتماعی را یک نظم زبانی می‌داند و معتقد است که باید نظم نمادین را بر مبنای مناسبات میان دال‌ها سنجید (مولر و ریچاردسون، ۱۹۸۲).

## دال اعظم

در یک نظم نمادین هیچ یک از دال‌ها به خودی خود معنای مشخص و از پیش تعیین‌شده‌ای ندارند. دال‌ها بدون این که ضرورتاً حامل معنایی از پیش تعیین‌شده باشند در وضعیتی سیال قرار دارند که می‌توانند هر معنا یا هویتی داشته باشند. آنچه این دال‌ها را از سیالیت بیرون می‌آورد و به آنها معنای مشخصی می‌دهد عملکرد و مداخله دال اعظم است. دال اعظم هم معنای سایر دال‌های را تعیین می‌کند و هم نسبت دال‌ها با یکدیگر را مشخص می‌کند.

اما آنچه این روند را ابهام‌آمیز می‌کند ماهیت متناقض دال اعظم است. این که دال اعظم برساننده کلیت عرصه نمادین و ضامن هویت و ثبات آن است ممکن است این تصور را ایجاد کند که دال اعظم خود غنی‌ترین واژه و دالی است که تمام معانی موجود در عرصه نمادین را در خود متراکم کرده است. اما علی‌رغم این

آداب و رسوم و هنجارها و سنت‌هایی که در جامعه جریان دارند هر کدام موضوع مناسبی برای شناخت اعضای آن جامعه به شمار می‌روند. مشاهده و مطالعه این هنجارها و اشکال متنوعی که افراد بر مبنای آن با یکدیگر به تعامل می‌پردازند این امکان را فراهم می‌کند تا پیش‌فرض‌های پنهانی که مبنای عمل افراد در زندگی روزمره‌شان است، آشکار شود. آشکار شدن این پیش‌فرض‌ها نیز می‌تواند به شکل‌گیری خودآگاهی انتقادی بینجامد و این خودآگاهی انتقادی نیز زمینه را برای بازتفسیر و بازتعریف واقعیت فراهم خواهد آورد.

یکی از هنجارهای رایج در جامعه ما تعارف کردن است. تعارف کردن همواره نشانه صمیمیت و یکرنگی افراد با یکدیگر به شمار می‌رود تا جایی که در بسیاری از موارد تعارف نکردن امری مذموم و خودخواهانه به شمار می‌رود و طبق قانونی نانوشته از افراد انتظار می‌رود در شرایط مشخصی به یکدیگر تعارف کنند. از این جهت تعارف بیش از آن که یک انتخاب شخصی باشد یک الزام و اجبار اجتماعی است. اما تعارف نیز فارغ از آنچه ادعا می‌شود مانند سایر رفتارهای اجتماعی می‌تواند معانی پنهانی داشته باشد که نه تنها مؤید صمیمیت و همبستگی اعضای جامعه نیست بلکه بر اموری کاملاً متضاد با آن دلالت دارد. این معانی پنهان می‌تواند حکم معانی ناخودآگاهی را داشته باشد که حتی کسانی که دست به این عمل می‌زنند از آن آگاه نیستند. به دلیل وجود همین وجه ناخودآگاه است که عمل افراد معنایی بیش از

واسطه نام‌گذاری آمده همبسته ثابت دال بدون مدلول است. در واقع مدلول هر دال نه ابژه‌ای که به آن اشاره می‌کند بلکه همان مازاد نامتعیین و نمادین ناشدنی است که لاکان ابژه a می‌نامد. بدین ترتیب همان عاملی که فرایند نمادین شدن را ممکن می‌کند با مازادی که از طریق همین نام‌گذاری تولید می‌کند، مانع از این می‌شود که فرایند نمادین‌سازی با موفقیت انجام شود. در نتیجه همین تناقض است که آنچه برای ما واقعیت را برمی‌سازد، آن را از هم می‌پاشاند.

#### استیضاح و اختگی نمادین

کارکرد مهم دال اعظم در نظم نمادین استیضاح‌گر بودن آن است. استیضاح فرایندی است که افراد طی آن درکی از هویت خود پیدا می‌کنند. بر این مبنا استیضاح مکانیسمی است که در نتیجه آن سوژه‌ها به شکلی تولید می‌شوند که وجود خود را بر مبنای ایدئولوژی‌ای که در جامعه حاکم است تصدیق کنند و بپذیرند. آنچه در فرایند استیضاح اهمیت دارد این است که سوژه مخاطب قرار گرفتنش را تصدیق کند.

وقتی سوژه در نتیجه پذیرش استیضاح دال وارد عرصه نمادین می‌شود، چنین می‌پندارد که واقعیت نه محصول پذیرش این استیضاح بلکه مستقل از تصدیق دال از سوی سوژه است و به خودی خود وجود داشته است. در حالی که واقعیت آن چیزی است که سوژه آن را به منزله واقعیت می‌پذیرد. واقعیت محصول همین تصدیق سوژکتیو است و هیچ موجودیت ذاتی و جوهری پیش از این تصدیق سوژکتیو ندارد. واقعیت، ناشی از توهم منطق انتقال است؛ یعنی

آدم تعارفی نیز با تعارف کردن، خود را از اتهام میل‌ورزی به ابژه تعارف میرا می‌کند. اما دقیقاً با تعارف کردن است که این میل را به طرف مقابلش فرافکنی می‌کند: ظاهراً این ابژه برای شما خیلی جذاب است؛ من نمی‌خواهمش؛ مال شما! از این‌رو طرف مقابل نیز راهی به جز رد کردن تعارف ندارد. چرا که قبول تعارف در این وضعیت نشانه خودخواهی و فرصت‌طلبی است.

که این نقطه، نقطه‌ای است که تمام اشیا و امور از طریق رجوع به آن معنا می‌یابند، دال اعظم نه تنها هیچ معنایی ندارد بلکه صرفاً یک دال محض است. به عبارت دیگر دال اعظم همواره یک دال بدون مدلول است. همین وضعیت است که کنش نام‌گذاری را تروماتیک یا آسیب‌زا می‌کند. از یک سو عرصه نمادین و شیوه‌ای که امور بر طبق آن عمل می‌کنند همه با ارجاع به دال اعظم معنا می‌یابند اما از سوی دیگر این دال اعظم به هیچ ویژگی ایجابی در ابژه نام‌گذاری شده، اشاره ندارد. از این‌رو کنش نامیدن در هر ابژه یک مازاد غیرنمادین ایجاد می‌کند. به تعبیر «لاکان» در هر شکلی از وجود چیزی چنان غریب و دور از ذهن در کار است که آدمی در عمل پیوسته از خود درباره‌ی غیرواقعی بودن آن می‌پرسد (لاکان، ۲۲۹: ۱۹۸۸). این امر غیرواقعی همان مازادی است که در هر شیء بیش از خود شیء است و در نتیجه ورود شیء به عرصه نمادین به وجود می‌آید. مازادی که به این شکل در هر ابژه به

همیشه در یک اتوبوس شلوغ، زمانی که یک نفر برای پیاده شدن صندلی‌اش را ترک می‌کند آن که پیش از همه ولع نشستن دارد زودتر به بقیه جای خالی را پیشنهاد می‌کند.

شروع خدمت سربازی، سربازان تازه‌وارد باید با تشریفات خاص سوگند یاد کنند که از میهنشان تا پای جای محافظت خواهند کرد و پس از پایان مراسم رسمی نیز، همه باید اسناد رسمی مربوط به این سوگند را امضا کنند. اما سرباز جوان با این استدلال که سوگند یاد کردن مبتنی بر انتخاب آزاد است و او بر مبنای حق انتخاب آزادش مایل نیست این اسناد را امضا کند، از امضای اسناد رسمی خودداری می‌کند. اما پس از آن اضافه می‌کند که اگر یکی از افسران حاضر به او دستوری مبنی بر امضا کردن این اسناد بدهد، بی‌درنگ اطاعت خواهد کرد. افسران متعجب به او توضیح می‌دهند که چون سوگند مبتنی بر انتخاب آزاد است (در غیر این صورت سوگند ارزشی ندارد) نمی‌توانند به او چنین فرمانی بدهند. اما از سوی دیگر اگر او همچنان از امضا کردن سر باز زند به خاطر تمرد از انجام وظیفه تحت پیگرد قرار می‌گیرد و به زندان خواهد افتاد. نیازی به توضیح نیست که دقیقاً

این توهم که دیگری پیشاپیش آنجا حاضر است و نیازی به تصدیق سوژه برای وجود داشتنش ندارد. مثلاً وقتی کسی خود را یک ایرانی می‌شناسد چنین گمان می‌برد که گویی ایرانی بودن جوهر و ذاتی است که پیش از این وجود داشته است و پس از این نیز وجود خواهد داشت و فرد نیز می‌تواند با این ذات در طول زندگی‌اش همذات‌پنداری کند. در صورتی که ایرانی بودن تا زمانی می‌تواند حقیقت و اصالت داشته باشد که سوژه‌ای حقیقت و اصالت آن را تصدیق کرده باشد. واقعیت محصول این است که سوژه‌ای آن را به مثابه واقعیت پذیرفته است. اما کارکرد دال اعظم که همان روکش کردن عرصه نمادین است تا زمانی موفق است که بتواند ردپای خود را پنهان کند.

### انتخاب اجباری

از آنجا که سوژه تنها با تصدیق استیضاح دیگری سوژه می‌شود بنابراین هیچ آلترناتیوی در برابر استیضاح دیگری وجود ندارد. آنچه امکان انتخاب میان گزینه‌های گوناگون را ممکن می‌کند و مهم‌تر از آن، به اراده سوژه برای انتخاب تعیین می‌بخشد، ورود به ساحت نمادین است. در نتیجه امتناع از تصدیق استیضاح، به فروپاشی روانی یا روان‌پریشی خواهد انجامید. از این رو انتخاب عرصه نمادین و ورود به آن، انتخابی اجباری است. ژیزک برای روشن‌تر شدن این وضعیت متناقض از مثالی روشن‌گر استفاده می‌کند:

یک دانش‌آموز اهل یوگسلاوی به خدمت سربازی فراخوانده می‌شود. در یوگسلاوی برای

باشد یک سوژه روان‌پریش است، سوژه‌ای که از نظم نمادین فاصله می‌گیرد و خود را درگیر شبکه دلالت‌گر نمی‌کند. بنابراین باید گفت که این سوژه تمامیت‌خواه است که به این جایگاه روان‌پریشانه نزدیک‌تر است. برای اثبات این نکته، باید به جایگاه دشمن در گفتمان تمامیت‌خواهانه توجه کرد (پهودی در فاشیسم و خائن در استالینسم) که در آن چنین تصور می‌شود که سوژه انتخاب آزادانه‌ای داشته و طی آن، آزادانه گزینه غلط را انتخاب کرده است (ژیتک، ۲۰۰۸).

از نظر ژیتک می‌توان لحظه ورود به ساحت نمادین را تکرار کرد، گو این که چنین اتفاقی تا به حال نیفتاده و قرار است برای اولین بار چنین اتفاقی بیفتد (باتلر، ۲۰۰۵). یعنی می‌توان گفت که جایگاه آزادی همان جایگاه امر واقعی است. سوژه به واسطه تکرار این انتخاب اجباری می‌تواند دریابد چه چیزی را با ورود به عرصه نمادین از دست داده است. بنابراین می‌توان گفت که تکرار انتخاب اجباری به معنای مواجه شدن با همان نقطه کوری است که برساننده امر نمادین است. تکرار انتخاب به معنای تکرار مواجه شدن با دال ناب و تهی است پیش از آن که این دال، زنجیره دلالت‌گر<sup>۲</sup> را به راه انداخته باشد. پیامد مهم تکرار انتخاب اجباری مواجه شدن با فقدان برساننده واقعیت است. این تکرار باعث می‌شود تا سوژه دریابد همواره فقدان بنیادین وجود دارد که دال اعظم می‌کوشد آن را از طریق محتوایی تصادفی و ایجابی بپوشاند. بنابراین از این زاویه می‌توان آزادی را به گونه‌ای متفاوت تفسیر کرد: آزادی یا انتخاب آزاد به مثابه

همین اتفاق افتاد. اما پیش از آن که سرباز به زندان بیفتد موفق می‌شود از دادگاه نظامی حکم انتخاب متناقض را دریافت کند، یعنی سندی رسمی که به او فرمان می‌داد سوگندی را که آزادانه ادا کرده است، امضا کند.

از نظر ژیتک در رابطه سوژه و اجتماعی که به آن تعلق دارد نیز همواره چنین لحظه متناقضی از انتخاب اجباری وجود دارد. در این وضعیت، اجتماع به سوژه چنین می‌گوید: تو حق انتخاب داری، اما به شرط آن که گزینه درست را انتخاب کنی. مثلاً تو حق داری بین امضا کردن یا امضا نکردن سوگندت، یکی را انتخاب کنی، اما به شرط آن که درست انتخاب کنی. به شرط آن که انتخاب کنی که امضا کنی. اگر اشتباه انتخاب کنی آن‌گاه خود اصل آزادی انتخاب را از دست می‌دهی. پس اصلاً تصادفی نیست که این پارادوکس در سطح رابطه سوژه و اجتماعی که به آن تعلق دارد به وجود می‌آید: موقعیت انتخاب اجباری مبتنی بر این واقعیت است که سوژه باید آزادانه اجتماعی را که به آن تعلق دارد انتخاب کند؛ تعلق که البته مستقل از انتخاب سوژه است: سوژه باید چیزی را که از پیش به او داده شده است، انتخاب کند. نکته مهم این است که سوژه هیچ‌گاه عملاً در جایگاه انتخاب قرار ندارد: با او همواره طوری رفتار می‌شود که گویی از قبل انتخاب کرده است. و بر خلاف آنچه ممکن است در نگاه اول به نظر آید انتخاب اجباری نوعی فریب تمامیت‌خواهانه<sup>۱</sup> برای به دام انداختن سوژه نیست. چرا که سوژه‌ای که فکر می‌کند می‌تواند از این پارادوکس اجتناب کند و انتخابی آزاد به معنای واقعی کلمه داشته

تکرار لحظه امر واقعی ناممکن (ژرژک، ۲۰۰۸).

### روش تحقیق

روش به کار برده شده در این تحقیق، خوانش سمپتوماتیک است. آنچه در خوانش سمپتوماتیک اهمیت دارد نسبت بین جزء و کل است؛ به این صورت که واقعیت کل همواره از طریق یکی از اجزایش تعیین می‌شود. مثلاً کلیت واحدی به اسم علم وجود دارد. این کلیت انواع مختلفی مثل مکاتب علمی مختلف دارد. اما علم در معنای کلی آن چیست؟ بنابراین هر یک از اجزا کل را به نفع خودش تعریف می‌کند. در تمام مکاتب علمی تعریفی از علم به صورت کلی وجود دارد. مسئله این است که این تعریفی است که هر یک از اجزا به شکل خاص خود ارائه می‌دهند. اما این تعریف خاص و جزئی در هر یک از مکاتب علمی تبدیل به تعریف کلی علم می‌شود. انگار پیش از این که مکتب علمی خاص ظهور کند این تعریف کلی وجود داشته و پس از آن که این مکتب علمی ظهور کرده، ذیل این تعریف کلی قرار گرفته است. اما واقعیت این است که هر یک از این مکاتب با آن که تنها یکی از انواع و مصادیق علم به منزله یک کل هستند اما علم را به شکل کلی آن تعریف می‌کنند که البته پیامد محتوم چنین فرایندی این است که وقتی یک مکتب خاص، علم به معنای کلی آن را تعریف می‌کند این تعریف به گونه‌ای است که صرفاً همین مکتب علمی خاص به معنای دقیق کلمه علم اصیل و حقیقی به حساب می‌آید و سایر مکاتب، مکاتبی به حساب می‌آیند که هر کدام تا حدی از راه درست و صحیح



**در تعریف تعارف می‌توان گفت تعارف ژست پیشنهادی است که قرار است رد شود. پارادوکس موجود در این تعریف برای تحلیل روابط روزمره با محوریت تعارف اهمیت زیادی دارد.**

تمامیت انضمامی‌ای می‌پردازد که در آن مجموعه فاکت‌ها و نسبت‌هایی که میان‌شان برقرار است، یا می‌تواند وجود داشته باشد و یا نمی‌تواند وجود داشته باشد مطالعه و بررسی می‌شوند. اگر خوانش سمپتوماتیک را مبنا قرار دهیم، رابطه و نسبت کل و جزء به شکلی ریشه‌ای تغییر می‌کند. در روش‌های متعارف تحقیق، محقق تلاش می‌کند از طریق مطالعه نمونه‌های گرفته‌شده به ویژگی‌ها و مختصات کل دست یابد. اما در این روش، جزء می‌تواند در درون خودش کل را به نمایش بگذارد. اگر جزء از طریق جایگاه مازادی که به دست می‌آورد کل را نمایندگی می‌کند بنابراین می‌توانیم از طریق مطالعه جزء مختصات و ویژگی‌های کل را به دست آوریم. در نتیجه خوانش سمپتوماتیک نیازی به فرایند نمونه‌گیری ندارد؛ چرا که دیگر فرض محقق این نیست که کلیتی از پیش داده شده وجود دارد و با نمونه‌گیری و مطالعه اجزا و بخش‌های مختلف این کل می‌توان به یک

منحرف شده‌اند. این مثال نحوهٔ برساخته شدن واقعیت را نشان می‌دهد؛ یعنی واقعیت زمانی واقعیت می‌شود که یکی از اجزا نسبت به سایر اجزا برتری و تفوق پیدا کند و بتواند کل واقعیت را به نفع خود نمایندگی کند (مایرز، ۱۳۸۵).

پیامد مهم این شکل از تفسیر این است که واقعیت زمانی که به مثابهٔ واقعیت موضوعیت می‌یابد تعادل و انسجامش را از دست می‌دهد. واقعیت امر منسجم و یکپارچه‌ای نیست چرا که همواره یکی از اجزای واقعیت نسبت به کل، حالت مازاد پیدا می‌کند. یعنی ما با جزئی سر و کار داریم که در عین حال که بخشی از واقعیت و محاط در آن است، با کل نیز برابری می‌کند. در نتیجه، اجزا با کل رابطه و نسبت مساوی و برابر ندارند و جزئی وجود دارد که به خاطر رابطهٔ نامتقارنی که با کل برقرار کرده است، باعث شکل‌گرفتن واقعیت به مثابهٔ واقعیت می‌شود. این شکل از برساخته شدن کلیت به این معناست که یک جزء تمامیت فرایند را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. کلیت، بخشی از محتوای جزئی خود است یا می‌توان گفت به درون آن کشیده می‌شود. بنابراین محتوای جزئی کلیت چیزی بیش از زیرمجموعه‌ای از کلیت است. این محتوای جزئی، کلیت را تابع خود می‌کند. در نتیجه واقعیت چیزی نیست مگر همین تغییر دائمی محتواهای جزئی‌ای که کلیت را تابع خود می‌کنند (ژیرک، ۴۲: ۱۳۸۸). از این‌رو خوانش سمپتوماتیک در سطح تحلیل و مطالعه و بررسی فاکت‌های تجربی باقی نمی‌ماند و خود آن پیکربندی‌ای را که واقعیت نامیده می‌شود، هدف قرار می‌دهد. یعنی به آن

دست می‌آورد و به هیچ وجه نسبت به آنچه بیان می‌کند بی‌اعتنا و خشتی نیست. اگر یک متن انسجام و یکپارچگی‌اش را مدیون نبود تعادل و برابری بین اجزا باشد در نتیجه هر محتوایی نیز نمی‌تواند در یک متن خاص بیان شود. یک متن صرفاً به مسائلی امکان بیان شدن می‌دهد که قادر به حل کردنشان باشد. از این‌رو متن برای آن که بتواند محدوده و چارچوبی که برای خود دارد حفظ کند مسائلی را که خارج از این محدوده مطرح می‌شوند، سرکوب می‌کند یا نادیده می‌گیرد. بنابراین چارچوب و محدودیت‌های یک متن چه از حیث آنچه بیان می‌دارد و چه از حیث آنچه بیان نمی‌دارد با محدودیت‌های تاریخی متن قابل توجیه است. عامل وحدت‌بخش متن، متن را به پاسخ گفتن به پرسش‌هایی که خود متن امکان مطرح‌ساختنش را داشته است سوق می‌دهد، اما علاوه بر پاسخ‌های انتظاررفته موجد تولید پاسخ‌های معیوب به همان پرسشی است که می‌کوشد حذفش کند. از این‌رو ساختار یک متن هم از آنچه غایب است (آنچه مسکوت گذاشته شده) ناشی می‌شود و هم از آنچه حاضر است (امر بیان شده). هدف نقد به این شیوه عبارت است از واسازی متن (یا خوانش سمپتوماتیک متن) به منظور آشکار کردن پروبلماتیک آن، تا از طریق رابطه متن با اوضاع تاریخی موجودیتش معین شود:

«خوانش سمپتوماتیک هر متنی مستلزم یک قرائت دووجهی است: نخست خواندن متن آشکار و سپس قرائت آنچه مسکوت و غایب است از طریق تناقضات متن آشکار (یا، به بیان

از نظر ژیتک در رابطه سوژه و اجتماعی که به آن تعلق دارد نیز همواره لحظه متناقضی از انتخاب اجباری وجود دارد. در این وضعیت، اجتماع به سوژه چنین می‌گوید: تو حق انتخاب داری، اما به شرط آن که گزینه درست را انتخاب کنی.

نتیجه‌گیری کلی رسید، بلکه هر جزء می‌تواند از طریق هژمونیک شدنش با کل برابری کند. بنابراین در این روش با اتصالی<sup>۳</sup> امر تکین و امر کلی مواجهیم؛ یعنی بدون این که نیازی باشد تا به دنبال تعمیم‌های تجربی احتیاط‌آمیز باشیم می‌توانیم از کلیت به معنای مطلق کلمه صحبت کنیم (همان: ۶۶). این روش دقیقاً بر همان عنصری تأکید می‌کند که کل را در خودش بازتاب می‌دهد و بنابراین به کلیت به شیوه‌ای استقرایی نزدیک نمی‌شود و درباره کلیت به طور نسبی قضاوت نمی‌کند.

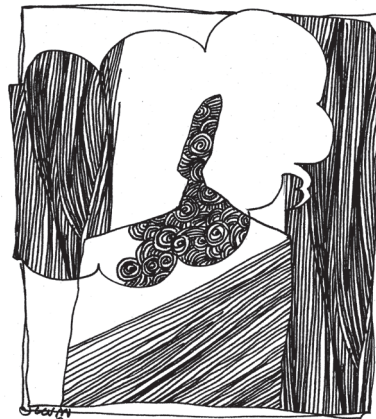
اگر بر طبق این رویکرد واقعیت یا متن تحت بررسی و مطالعه را در نظر بگیریم متن مذکور فاقد انسجام و پیوستگی‌ای است که از ابتدا در مورد آن فرض می‌شود (این متن می‌تواند هر چیزی مثل یک واقعیت اجتماعی، یک شخص خاص، نوعی از سبک زندگی و... باشد). متن انسجام ظاهری‌اش را در نتیجه رابطه نامتعادل و نامتوازن اجزا با یکدیگر و با کل به



دیگر از طریق سمپتوم‌های مسئله‌ای که می‌کوشد تا به هر نحو ممکن مطرح شود) تا از طریق متن نهفته تولید و قرائت شود» (استوری، ۳: ۱۳۸۳).  
خوانش سمپتوماتیک، متن را واجد معنای واحد نمی‌داند و هدفش بیرون کشیدن معنای ثابت اما پنهان متن نیست. معنا در متن پنهان نیست بلکه خود متن بر ساخته تکتیری از معانی متعدد و حتی متناقض است. متن محصول فعالیت و خلاقیت نویسنده‌اش نیست. خوانش سمپتوماتیک متن را تبدیل به واقعیتی مرکززدایی شده و ناقص می‌کند. نقصی که البته نمی‌تواند با هیچ تمهید یا تکنیکی جبران شود. مرکززدایی متن به این معناست که نمی‌توان متن را به اصل یا بنیانی اولیه مانند قصد نویسنده یا نیت کنشگر فروکاست (فرتر، ۱۳۸۶). متن محصول تقابل گفتمان‌هایی است که در نگاه اول هیچ نسبت مشخصی با هم ندارند. چرا که خوانش گفتمان‌هایی که در متن بیان شده‌اند بر مبنای گفتمان‌هایی که به سکوت کشیده شده‌اند، میسر خواهد بود:

«این تعارض نشانه نقصان متن نیست، بلکه مبین مستتر شدن یک دیگربودگی در اثر است، دیگربودگی‌ای که متن به واسطه آن می‌تواند با آنچه نیست و نیز با آنچه در حاشیه آن رخ می‌دهد پیوند یابد... برخلاف آنچه از ظواهر برمی‌آید متن واجد استقلال نیست بلکه در جوهر مادی خود نشانه‌ای از غیبتی معین دارد که همچنین اصل هویت آن است» (استوری، ۴: ۱۳۸۳).

این شکل از خوانش مستند به تحقیقات روانکاوانه در زمینه رؤیا و ناخودآگاه است. در



غیررسمی در تعاملات روزمره تکرار می‌شود. اما آنچه نشانه همبستگی اجتماعی و تثبیت روابط روزمره است می‌تواند حکم سمپتومی را داشته باشد که حکایت از وجود نقصانی در این روابط می‌کند.

در تعریف تعارف می‌توان گفت تعارف ژست پیشنهادی است که قرار است رد شود. پارادوکس موجود در این تعریف برای تحلیل روابط روزمره با محوریت تعارف اهمیت زیادی دارد. تعارف یک پیشنهاد است؛ اما بیش از آن که یک پیشنهاد واقعی باشد ژست پیشنهاد کردن است. از این رو برخلاف سایر موارد رایج و معمول، برای کسی که چنین پیشنهادی دریافت می‌کند حق انتخابی وجود ندارد. تعارف پیشنهادی نیست که بتوان در مورد مطلوب بودن یا نبودنش تأمل کرد و بر مبنای این تأمل پاسخ مثبت یا منفی داد. تعارف پیشنهادی است که حتماً باید رد کرد. مثلاً فرض کنید شما و دوستان درگیر یک رقابت شدید برای گرفتن ترفیع شغلی هستید و دست آخر دوست شماست که به این ترفیع می‌رسد. ممکن است پس از پایان رقابت دوست شما پیشنهاد دهد که می‌تواند از این ترفیع صرف نظر کند تا شما به جای او از مزایای آن بهره ببرید. مسلم این است که پاسخ شما باید منفی باشد (ژیتک، ۱۳۸۹).

به زعم ژیتک، کارکرد ساحت نمادین حفظ فاصله سوژه از میل دیگری است. بنابراین در وضعیتی که ارضای میل نیازی به وساطت ساحت نمادین نداشته باشد، سوژه در ژویسانس وقیح دیگری منحل و نابود خواهد شد. از این رو اگر چه سوژه شدن به معنای از دست رفتن رابطه

روانکاوی بیان هر مطلبی به منزله ناگفته گذاشتن برخی مطالب دیگر است و خوانش سمپتوماتیک نیز در پی ردگیری این سکوت‌ها در متن است، چرا که هسته برسازنده اثر در همین امر به سکوت کشانده شده است. خوانش سمپتوماتیک نیز به همین شکل در پی نشان دادن تناقضاتی است که در متن، بین امر بیان شده و امر نشان داده شده وجود دارد:

«در هر متنی یک شکاف یا فاصله‌گذاری درونی بین آنچه متن می‌خواهد بگوید و آنچه متن عملاً می‌گوید وجود دارد. برای تبیین متن منتقد باید از این شکاف فراتر رود تا دریابد متن چه باید بگوید تا بتواند آنچه را می‌خواهد بگوید بیان کند. ضمیر ناخودآگاه متن در همین شکاف شکل می‌گیرد. نیز در ضمیر ناخودآگاه متن است که رابطه آن متن با اوضاع ایدئولوژیک و تاریخی موجودیتش آشکار می‌شود. گفتمان‌های ضد و نقیض درون این شکاف یا مرکز غایب را تهی کرده‌اند و هم در این شکاف است که متن به تاریخ مرتبط می‌شود» (همان: ۵).

این نوشتار می‌کوشد تا بر اساس این روش به بررسی یکی از هنجارهای رایج در جامعه پردازد و بر مبنای خوانش سمپتوماتیک محتوای آشکار این هنجار، از محتوای پنهان و سرکوب‌شده آن رمزگشایی کند.

#### یافته‌های تحقیق

یکی از عادات آشنای جامعه ما که ممکن است در روز بارها شاهد آن باشیم، تعارف کردن است. معمولاً این عادت نشانه صمیمیت و دوستی به حساب می‌آید و به شکل رسمی و

انتخاب دیگری را به رسمیت می‌شناسد و این به رسمیت شناختن، راه را برای آزادی عمل و تحرک اجتماعی فرد هموار می‌کند.

از این جهت باید گفت که تعارف دلالت اخلاقی مهمی دارد. آنچه مبنایی برای همبستگی اجتماعی فراهم می‌آورد فقدان است که در تعامل روزمره بین افراد مبادله می‌شود. ژویسانس به مثابه یک ژست تهی پیشنهاد و سپس رد می‌شود. در واقع سوژه از این طریق با فقدان و ناتمامیتش هویت‌یابی می‌کند و نشان می‌دهد که از ارضای بی‌واسطه و آنی امیالش صرف نظر کرده است.

اما با وجود این، تعارف می‌تواند واجد ابعاد آسیب‌زا و مخرب نیز باشد. ضرب‌المثل معروفی در فارسی می‌گوید: «تعارف اومد نیومد داره.» این ضرب‌المثل می‌تواند به روشنی بیانگر تمایلات فرصت‌طلبانه و ضداجتماعی افراد یک جامعه باشد. این ضرب‌المثل تعارف را یک پیشنهاد واقعی در نظر می‌گیرد؛ پیشنهادی که می‌توان به هر دو گزینه مطرح در آن اندیشید و یکی را انتخاب کرد. تعارف تکرار لحظه تجربه اختگی نمادین است؛ لحظه‌ای که ساحت نمادین را به عنوان ساحت میل‌ورزی و مبادله برمی‌سازد. اما این ضرب‌المثل بی‌توجه به جایگاه بنیادین تعارف، آن را به یکی از بده‌بستان‌های پیش‌پاافتاده و روزمره فرو می‌کاهد. پیشنهاد روان‌پریشانه این ضرب‌المثل این است که اگر شرایط فراهم باشد می‌توان دیگری را به ابژه‌ای فروکاست که سوژه برای کیف و کام‌جویی خود مستقیماً از آن بهره می‌برد. پیام پنهان چنین روابطی حاکی از آن است که در زیر قشر نازکی از تعاملات روزمره

تعارف نشانه ورود سوژه به عرصه زبان و ساحت نمادین است؛ ساحتی که این امکان را فراهم می‌کند تا یک توافق عمومی بر مبنای قانون و پیمان مشترک شکل گیرد. چرا که در غیر این صورت رقابت و خصومت در سطح امر خیالی بر سر ابژه میل ادامه خواهد یافت.

ارگانیک و بی‌واسطه با دیگری و محیط پیرامون است اما همین از دست رفتن است که آزادی و خودمختاری و آزادی سوژه را از طریق ایجاد فاصله با ترومای میل دیگری برمی‌سازد. بنابراین تعارف کردن و رد آن به معنای صحنه گذاشتن بر این واقعیت است که ساحت نمادین بر مبنای حذف و کنارگذاری ژویسانس عمل می‌کند و سوژه نیز جایگاه نمادینش را در نتیجه یکی شدن با این فقدان به دست آورده است. ژست تعارف و رد کردن آن به معنای تکرار انتخاب اجباری ورود به ساحت نمادین است. سوژه چیزی را انتخاب می‌کند که پیشاپیش برایش مقدر شده است و از این‌رو راهی جز انتخاب تنها گزینه ممکن ندارد. اما چنان رفتار می‌کند که گویی در این لحظه خود اوست که تقدیرش را انتخاب می‌کند؛ چرا که در غیر این صورت جایگاه نمادینی که برای او حق انتخاب و خودمختاری و آزادی را فرض می‌کند، از بین خواهد رفت. تکرار این انتخاب به این معناست که فرد حق

که در قالب تعارفات و گفتگوهای صمیمانه و همیشگی انجام می‌گیرد میل ویرانگری برای درنوردیدن مرز بیان خود و دیگری در کار است تا خود را از قید محدودیت‌هایی که گویی به ناحق بر سوژه تحمیل شده، برهاند.

از نظر ژیک ایثار و اختگی نه تنها مکمل و ملازم یکدیگر نیستند بلکه باید گفت ایثار ظریف‌ترین شکل انکار منحرفانه اختگی است. سوژه منحرف خود را از میل دیگری آگاه می‌داند و هر نوع فقدان و کمبود در دیگری را انکار می‌کند اما در عین حال از ممنوعیت ژویسانس در ساحت نمادین نیز آگاه است. از این رو علی‌رغم این که می‌تواند تا بی‌نهایت در جاده ژویسانس پیشروی کند باید همواره طوری وانمود کند که گویی فاقد آن ابژه نهایی است و همین فقدان است که او را به جستجوی بی‌پایان و مضطربانه ژویسانس واداشته است. در واقع منحرف با جعل یک فقدان می‌کوشد تا دیگری را فریب دهد. چون این فقدان ساختگی می‌تواند نشانه ممنوعیت ابژه ژویسانس و دغدغه سوژه‌ای باشد که از این ممنوعیت در رنج است و به دنبال گمشده‌اش می‌گردد. در نتیجه این فقدان جعلی به منحرف این امکان را می‌دهد تا با ترتیب دادن نمایشی درباره جستجوی مضطربانه ابژه‌ای که البته پیشاپیش تصاحب کرده است به موقعیت و جایگاه مطلوب و خواستنی‌اش دست یابد؛ آن هم با عمل کردن به گونه‌ای که گویی من به واقع صاحب آن گنج پنهانی‌ام که مرا به ابژه شایسته عشق بدل می‌کند (ژیک، ۲۰۰۲: ۷۳).

آنچه تعارف کردن را امری جذاب و در

عین حال اجتناب‌ناپذیر می‌کند مبهم و مغشوش ماندن مرز میان اختگی و ایثار است. تعارف نشانه بی‌ارزشی و پیش‌پافتاده بودن ابژه تعارف است و این که کسی که به او تعارف می‌کنیم بسیار بیش از آن است که با ارزش مصرف یا مبادله ابژه تعارف قابل مقایسه باشد. بنابراین در لحظه تعارف، یک ابژه خاص با ژویسانس مبادله می‌شود. فرد چیزی را که ممکن است برایش بسیار ارزشمند باشد، بی‌ارزش جلوه می‌دهد تا نشان دهد آنچه اهمیت دارد یک ابژه والا تر و متعالی‌تر است؛ ابژه‌ای که تن به میانجی‌گری ساحت نمادین نمی‌دهد. یکی از این ابژه‌های والا و متعالی رفاقت و دوستی است که بهانه بسیاری از این تعارف‌هاست: تعارف‌های اغراق‌آمیز و نمایشی در میان دوستان بر سر پول - این عام‌ترین میانجی پیونددهنده آدم‌ها به آدم‌ها و به اشیا - و تظاهر به این که پول در رابطه دوستانه ما اهمیت ندارد و یا خجالت کشیدن و شرمندگی از بابت این که بخواهیم پولی را به دوستان قرض داده‌ایم پس بگیریم نشانه این است که چنین دوستی‌هایی تا چه حد می‌تواند عجین با ریاکاری و فرصت‌طلبی و یا سرشار از احساس گناه باشد. تعارف در این وضعیت ژست فاصله گرفتن از منافع آنی و جزئی برای پیگیری جدی‌تر این منافع است. فرد با تظاهر به جستجوی ژویسانسی که فاقد آن است رفتارهای فایده‌گرایانه‌اش را پنهان می‌کند. آدم دست و دلبازی که هیچ‌گاه از کمک به مؤسسات خیریه، مذهبی یا غیرانتفاعی مضایقه نمی‌کند می‌تواند از این راه سودجویی خودخواهانه و بی‌حد و حصرش را از چشم دیگری مخفی نگه

خشتی شود. چون این رد و بدل کردن ثابت می‌کند که دیگری میلی به این ابژه ندارد. در نتیجه ارضای میل آدم تعارفی عملی معصومانه و خشتی جلوه می‌کند. فرافکنی میل به طرف مقابل، باعث می‌شود تا طرف مقابل برای تبرئه خود تعارف را برگرداند تا در نتیجه آدم تعارفی فداکار به خواسته خود خواهانه‌اش برسد.

تعارف نشانه ورود سوژه به عرصه زبان و ساحت نمادین است؛ ساحتی که این امکان را فراهم می‌کند تا یک توافق عمومی بر مبنای قانون و پیمان مشترک شکل گیرد. چرا که در غیر این صورت رقابت و خصومت در سطح امر خیالی بر سر ابژه میل ادامه خواهد یافت. با برساخته شدن سوژه‌ای که خود محصول گفتار است، واقعیت ابژه‌ای که خصومت و رقابت به بار می‌آورد جایش را به پیمان مشترک و مبادله نمادینی می‌دهد که طی آن سوژه‌ها بر مبنای بازشناسی متقابل یکدیگر، اعتبار و حقیقت قرارداد اجتماعی را پاس می‌دارند (برچ و یاکوبسن، ۱۹۹۱)، اما کشمکش و تضاد پنهان در تعارف و سودجویی و خودخواهی روزمره‌ای که به نقاب ریاکاری آراسته شده خبر از سستی پیوندهای اجتماعی در جامعه می‌دهد.

#### پی‌نوشت‌ها

\* دانش‌آموخته جامعه‌شناسی.

1. totaliter.
2. signifying chain.
3. short circuit.

دارد. زمانی که آدم تعارفی تبدیل به ابژه شایسته عشق شود می‌تواند به راحتی حساب‌گری‌های بی‌پایانش را به حساب هر کس و هر چیزی مثل وضع بد جامعه، توقعات نابجای دیگران، سودجویی و فرصت‌طلبی اطرافیان و... بگذارد و البته از سر خوش‌قلبی در آرزوی جامعه‌ای باشد که در آن همه با هم در صلح و صفا زندگی می‌کنند.

در چنین شرایطی تعارف خصلتی الزام‌آور می‌یابد. ویژگی مهم سوژه منحرف این است که می‌کوشد با انکار میل دیگری بر فقدان و ناتمامیت خود غلبه کند. یکی از مکانیسم‌های دفاعی منحرف برای حفظ این تمامیت و یکپارچگی، فرافکنی این فقدان و ناتمامی به دیگری است (ژیتک، ۲۰۰۷). آدم تعارفی نیز با تعارف کردن، خود را از اتهام میل‌ورزی به ابژه تعارف مبرا می‌کند. اما دقیقاً با تعارف کردن است که این میل را به طرف مقابلش فرافکنی می‌کند: ظاهراً این ابژه برای شما خیلی جذاب است؛ من نمی‌خواهمش؛ مال شما! از این‌رو طرف مقابل نیز راهی به جز رد کردن تعارف ندارد. چرا که قبول تعارف در این وضعیت نشانه خودخواهی و فرصت‌طلبی است. بنابراین تعارف بازگردانده می‌شود و پس از این بازگردانده شدن است که آدم تعارفی می‌تواند بدون احساس گناه و با حفظ ظاهر، میلش را ارضا کند. همیشه در یک اتوبوس شلوغ، زمانی که یک نفر برای پیاده شدن صندلی‌اش را ترک می‌کند آن که بیش از همه ولع نشستن دارد زودتر به بقیه جای خالی را پیشنهاد می‌کند. رد و بدل یا مبادله کردن تعارف باعث می‌شود تا سوژه تروماتیک ابژه

منابع

- استوری، جان، (۱۳۸۳)، «داستان‌های عامه‌پسند»، ترجمه حسین پاینده، فصلنامه/ارغنون، شماره ۲۵.
- ژیزک، اسلاوی، (۱۳۸۹)، *خشونت پنج نگاه زیرچشمی*، ترجمه علیرضا پاک نهاد، تهران: نشر نی.
- ژیزک، اسلاوی، (۱۳۸۸)، *وحشت از آشک‌های واقعی*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.
- فرتر، لوک، (۱۳۸۶)، *لوبی آلتوسر*، ترجمه امیر احمدی آریان، تهران: نشر مرکز.
- مایرز، تونی، (۱۳۸۵)، *اسلاوی ژیزک*، ترجمه احسان نوروزی، تهران: نشر مرکز.
- Borch-Jacobsen, M., (1991), *Lacan: The Absolute Master*, translated by Douglas Brick, Stanford University Press.
- Butler, Rex, (2005), *Slavoj Žižek*, Continuum.
- Lacan Jacques, (1988), *The Seminar of Jacques Lacan, Book II: The Ego in Freud's Theory and in the Technique of Psychoanalysis*.
- Muller, John P., and William J. Richardson, (1982), *Lacan and Language: A Reader's Guide to Ecrits*, New York: International University Press.
- Žižek, Slavoj, (2007), *How to Read Lacan*, W.W. Norton & Company.
- Žižek, Slavoj, (2008), *The Lacanian Real: Television, The Symptom 9*, <http://www.lacan.com/symptom/?p=38> (دسترسی در ۱۳۹۰/۱/۹)
- Žižek, Slavoj, (2002), *On Belief*, Routledge.

